جلسه 165

شنبه 13/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در رابطه با بحث اقل و اکثر ارتباطی در رابطه با اینکه بعد از اتیان اقل استصحاب بقاء وجوب جاری می شود توضیحی بدهم:

اشکال شده است در مسأله دوران الامر بین الاقل والاکثر الارتباطیین، گفته شده است شما که مثلا نماز می خوانید بدون سوره تمسکا به اصل برائت از وجوب سوره، شک می کنید در سقوط امر. چون شاید امر به وجوب نماز با سوره تعلق گرفته است و این مرکب ارتباطی هست، و اگر سوره را ترک کنید این امر ساقط نمی شود. ولذا استصحاب می کنیم می گوئیم بعد از این نماز بی سوره انشاءالله وجوب باقی هست.

البته این استصحاب، اثبات نمی کند وجوب نماز با سوره را. ولکن برای تخلص از این استصحاب ما چاره ای نداریم مگر اینکه نماز با سوره بخوانیم.

این بیان جریان استصحاب وجوب در موارد دوران امر بین الاقل و الاکثر.

اقول: ما قطع نظر از اینکه این استصحاب مبتنی است بر جریان استصحاب در شبهات حکمیه، و همه این را قبول ندارند. استصحاب در شبهات حکمیه مورد اختلاف است. قطع نظر از این مطلب عرض کردیم که این استصحاب وجوب سه اشکال دارد:

اشکال اول: این است که: متعلق این وجوب وقتی که ثابت نشد که عبارت است از نماز با سوره، کأنه شارع مقدس به ما فرموده است که شما تعبدا بگوئید که بعد از این نماز بی سوره وجوبی دارید. اما این وجوب مردد است که تعلق گرفته است به نماز لابشرط از سوره یا به نماز به شرط سوره. این استصحاب نمی تواند بیان باشد بر وجوب نماز با سوره. چرا؟ برای اینکه فرض این است که قبل از این نماز من علم وجدانی داشتم به وجوب مردد بین اقل و اکثر. و آنجا منقح شد که علم اجمالی منحل است. چرا؟ برای اینکه من یقین دارم اصل نماز به عهده من آمده است، سوره خواندن در نماز به عهده من آمده یا نه مشکوک بود، علم اجمالی به وجوب نماز لابشرط از سوره و یا نماز بشرط سوره بیان بر وجوب سوره نبود. چرا؟ برای اینکه به لحاظ عهده مکلف ما علم تفصیلی داشتیم که اصل نماز به عهده مکلف آمده است. علم ما به اینکه یا نماز واجب است یا نماز با سوره، این منحل می شد به علم تفصیلی به اینکه اصل نماز به عهده ما آمده است. یعنی ما می دانستیم که اصل نماز را باید بخوانیم، اما نمی دانستیم که سوره در نماز هم باید بخوانیم یا نه. پس این علم اجمالی منحل می شد به علم تفصیلی به اینکه اصل نماز به عهده ما آمده است، اما اینکه سوره به عهده ما آمده است یا نه می شد مشکوک به شک بدوی. این استصحاب هم فرض این است که متعلقش مردد است بین اقل واکثر. چون اثبات نکرد وجوب اکثر را. اصل مثبت می شد. آنجایی که ما علم وجدانی داشتیم که یا نماز واجب است لابشرط از سوره و یا نماز به شرط سوره واجب است، عقل گفت این علم اجمالی شما صلاحیت ندارد که بیان باشد بر وجوب سوره.

سؤال وجواب: برفرض هم ما مثل مرحوم آخوند حرف بزنیم و بگوئیم که عقل حکم می کند به احتیاط، برائت از وجوب اکثر وارد بود بر حکم عقل به وجوب احتیاط.

پس آن علم اجمالی که مردد بود بین وجوب اقل و وجوب اکثر، این منجز اکثر نبود، عقلا منجز نبود به نظر ما، چون صلاحیت نداشت بیان بر وجوب اکثر باشد. و لااقل شرعا منجز نبود چون برائت شرعیه از وجوب اکثر جاری می شود. حالا کلام در این است که استصحاب هم بعد از نماز بی سوره بیشتر از آن علم وجدانی نمی گوید. می گوید الان شما یک وجوبی دارید، نمی دانید این وجوب متعلق است به نماز لابشرط از سوره یا نماز به شرط سوره. این استصحاب صلاحیت ندارد بیان باشد بر وجوب اکثر، چون اثبات وجوب اکثر که نمی کند.

سؤال وجواب: فرض این است که به لحاظ عالم عهده، همین استصحاب هم منحل است. استصحاب وجوب مردد بین نماز با سوره یا نماز لابشرط از سوره هم، به هر حال این استصحاب اصل نماز را به عهده من گذاشت بالتفصیل. چون چه بگوید نماز لابشرط از سوره وجوب استصحابی دارد و چه بگوید نماز مع السورة وجوب استصحابی دارد. به هر حال اصل نماز به عهده من گذاشت. و این نسبت به اینکه سوره را هم به عهده من بگذارد این صلاحیت ندارد بیان باشد. ولذا این استصحاب اصلا بیان نیست بر وجوب اکثر، چون فرض این است که اثبات وجوب اکثر نمی تواند بکند الا علی القول بالاصل المثبت. فقط این استصحاب می گوید ایها المکلف تو تعبدا بگو که یک وجوبی داری، اما این وجوب تعلق گرفته به نماز لابشرط از سوره یا نماز به شرط سوره نمی دانم. این استصحاب تا بیان نشود بر وجوب سوره، اقتضاء ندارد برای منجزیت آن. چرا؟ برای اینکه فرض این است که در صورتی که ما قبل از نماز علم داشتیم یعنی وجدانا می گفتیم وجوبی هست، ولی چون مردد بود بین اقل و اکثر، علم وجدانی به وجوب بیان نبود بر وجوب اکثر. حالا شارع که استصحاب را می خواهد تنزیل کند منزله علم در منجزیت و می خواهد آثار منجزیت علم وجدانی را بر استصحاب پیاده کند، وقتی علم وجدانی به وجوب مردد بود بین اقل و اکثر او بیان نبود بر اکثر و برائت عقلیه و شرعیه از اکثر جاری می شد، استصحاب هم همان وجوب مردد بین اقل و اکثر را می خواهد تعبد کند، و این صلاحیت ندارد که بیان بر اکثر باشد. چون اثبات وجوب اکثر نمی کند. و فرض این است که وقتی که بیان بر اکثر نبود برائت شرعیه وعقلیه از وجوب اکثر جاری می شد، اصلا عقل می گوید این استصحاب اثر تنجیزی ندارد. ولذا جاری نمی شود.

سؤال وجواب: اینکه بگوئیم قبح عقاب بلابیان یعنی عقاب بدون مصحح عقاب صحیح نیست اینکه ضروت به شرط محمول است اینکه قاعده نیست. مثل این است که بگوئیم الجالس جالس.

سؤال وجواب: شارع با استصحاب بقاء تکلیف ابراز کرد اهتمام خودش را به واقع، و خود ابراز اهتمام به واقع بیان است. شارع در اینجا ابراز کرد اهتمامش را به جامع وجوب که مردد بین اقل و اکثر است. خب من که قبل از نماز بی سوره علم داشتم به اهتمام مولا به جامع بین اقل و اکثر. و علم به اهتمام مولا به جامع بین اقل و اکثر منجز اکثر نبود بیان بر اکثر نبود، کشف تام اینجور بود، حالا استصحاب که کشف ناقص است و تنزیل شده است استصحاب منزله علم به بقاء و منجزیت علم را می خواهیم برای استصحاب ایجاد کنیم به من می گوید بگو انشاءالله وجوب هست می خواهد منجز اکثر باشد و بیان بر اکثر باشد!. منزل علیه که علم است منجز نیست، حالا استصحابی که می خواهد تنزیل بشود منزله علم او چه جور می خواهد منجز باشد. بله اگر اثبات کند وجوب اکثر را، او خوب است، ولی این اصل مثبت است.

ولذا لو فرض که بعد از نماز بی سوره شما علم پیدا می کردید که به حضرت عباس یک وجوبی هست، اما این وجوب شاید تعلق گرفته به نماز لابشرط از سوره، شاید هم تعلق گرفته است به نماز مع السورة، این علم وجدانی به جامع وجوب اگر مستلزم علم به وجوب اکثر نبود عقل می گفت این علم منجز نیست و بیان بر اکثر نیست و مانع از برائت شرعیه نیست. وقتی اینجور شد، علم وجدانی اینطور است، حالا علم تعبدی که می خواهد اثر علم وجدانی را بار کند چه جور منجز است؟ فرض این است که علم وجدانی خودش اثر منجزیت ندارد نسبت به وجوب اکثر. اکرم العالم خود عالم وجدانی مثلا فلان حکم را ندارد، وجوب اکرام دارد اما وجوب تقلید ندارد، آنوقت ولد العالم عالم می خواهد وجوب تقلید داشته باشد؟!.

همان نکته انحلال که در علم مردد به اقل و اکثر بود، همان نکته انحلال در استصحاب هم هست. نکته انحلال چی بود؟ نکته انحلال این بود که اقل یقینا به عهده ما آمده، اکثر مشکوک است به عهده ما آمده باشد. همین نکته در استصحاب هم هست.

سؤال وجواب: باید فرض کنید که علم دارید به وجوب جامع بین اقل و اکثر، و علم به وجوب اکثر ندارید. یعنی چه؟ یعنی فرض کنید که می شود حتی بعد از امتثال هم وجوب باقی باشد که نظر آقای صدر است. علم وجدانی به بقاء وجوب دارم اما چون مستلزم علم به وجوب اکثر نیست، عقل می گوید خب علم نداری به اینکه سوره به عهده تو آمده، خب برائت عقلیه جاری کن، برائت شرعیه جاری کن. آنوقت شارع بیاید بگوید که تعبدا علم داری به وجوب جامع بین اقل واکثر. آن جایی که علم وجدانی داشتم بیان بر اکثر نبود، اینجا که می خواهد چیزی تنزیل بشود منزله علم، این بیان بر وجوب اکثر است؟!.

ثانیا: ما یک مبنایی را در اصول عرض کردیم آقای صدر هم این را مطرح می کند. می گوید اگر علم اجمالی مردد بود بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز، فلیس بمنجز. مثلا شما علم اجمالی دارید که یا مولا امروز گفته اکرام زید واجب است و یا گفته اکرام عمرو واجب است. اگر گفته اکرام زید واجب است، قادر نیستید بر اکرام او، ولی اگر گفته اکرام عمرو واجب است، قادر هستید بر اکرام او. وجوب اکرام زید لایصلح للتنجیز، چون غیر مقدور است. وجوب اکرام عمرو یصلح للتنجیز. علم اجمالی به همچنین وجوبی عند العقل و العقلاء منجز نیست. چرا؟ برای اینکه مردم می گویند من چه می دانم مولا چه گفته. شاید مولا گفته اکرام زید را، که نمی توانی. از کجا معلوم که گفته اکرام کن عمرو را؟. برائت شرعیه وعقلیه از وجوب اکرام عمرو جاری می شود بلامعارض.

مثال دیگر: بعد از اینکه زید را اکرام کردیم و قادر بودیم بر اکرام زید، بعد از اکرام زید اگر علم اجمالی پیدا کنیم که مولا امروز یا اکرام زید را واجب کرد یا اکرام عمرو را. باز اکرام زید چون قبلا امتثال شده است قبل از حصول علم اجمالی، لذا دیگر این اکرام زید صلاحیت تنجز به وسیله علم اجمالی ندارد. چون اگر متعلق علم اجمالی فی علم الله اکرام زید باشد، خب او را قبلا اکرام کرده ام. این علم اجمالی یک طرفش قابل تنجیز نیست چون قبلا امتثال شده است. این نسبت به وجوب اکرام عمرو هم صلاحیت منجزیت ندارد، چون می شود جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز.

این مطلبی است که ما به نظرمان از نظر عقلی وعقلائی روشن است و مورد اختلاف هم نیست. عقلاء این را مثل شک بدوی می بینند. مثل اینکه شک بدوی کنم که اکرام عمرو واجب است یا واجب نیست. یا مثل علم اجمالی که یک طرفش قابل تنجیز نیست، مثل موارد خروج از محل ابتلاء.

مانحن فیه هم فرض این است که این استصحاب بقاء وجوب موقعی که جاری می شود بعد از خواندن نماز بی سوره است. این استصحاب وجوب چون مشخص نیست که این وجوب تعلق گرفته است به اقل لابشرط یا به اکثر، اگر تعلق گرفته است به اقل لابشرط، این قابل تنجیز نیست با این استصحاب. چرا؟ برای اینکه قبلا امتثال شده است.

مثل همان مثال می ماند که بعد از اکرام زید من بفهمم که مولا امروز از من خواسته بود یا زید را اکرام کنم یا عمرو را. می گویم آن وجوبی که صبح بود قبل از اکرام زید ولی من خبر نداشتم، استصحاب می گوید همان وجوب هست. خب این به درد نمی خورد. چرا؟ برای اینکه آن استصحاب وجوب که اثبات نمی کند وجوب اکرام عمرو را. شاید متعلقش وجوب اکرام زید است. اگر اکرام زید واجب باشد که قابل تنجیز نیست. چون قبل از جریان این استصحاب وقبل از وصول علم اجمالی من زید را اکرام کردم. اینجا هم قبل از جریان این استصحاب بقاء وجوب من اقل را آوردم، پس این استصحاب که می گوید واجب است یا اقل لابشرط و یا اکثر، می گویم یک طرف استصحاب خورده به ما لایقبل التنجیز.

این بیان دوم غیر از بیان اول است. در بیان اول می گفتیم این استصحاب از علم وجدانی بالاتر نیست و لایکون بیانا علی الاکثر. نکته انحلال علم بین اقل و اکثر در استصحاب هم هست واین استصحاب بیان بر اکثر نیست. این وجه دوم این است که این استصحاب یک طرفش قبلا امتثال شده است و او اقل لابشرط است، و او صلاحیت تنجیز ندارد. و کلما دار امر العلم الاجمالی أو الاستصحاب الاجمالی بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز فلیس بمنجز. اینجا هم اگر استصحاب وجوب فی علم الله آن وجوب تعلق گرفته است به اقل لابشرط، خب آن اقل لابشرط را قبلا آورده ام و او صلاحیت تنجیز مجددا ندارد.

اشکال سوم: لو سلمنا که این استصحاب در بقاء وجوب جاری بشود. خب معارضه می کند با برائت از وجوب اکثر. استصحاب می گوید جامع وجوب هست، به قول شما می خواهد منجز کند وجوب اکثر را. برائت از وجوب اکثر هم می گوید من می خواهم منجز نکنم وجوب اکثر را. با هم تعارض می کنند.

نگوئید که این استصحاب است و او برائت است. خب باشد. استصحابی مقدم بر برائت است که در یک مورد جاری بشود. استصحاب جامع وجوب با برائت از وجوب اکثر موردشان دو تا است. این برائت از وجوب اکثر است و او استصحاب جامع وجوب است. با هم تعارض وتساقط می کنند نوبت می رسد به اصل محکوم.

اصل محکوم اصل برائت از بقاء تکلیف است. اصل برائت می گوید بعد از نماز بدون سوره شک داریم در بقاء تکلیف به نماز، برائت از بقاء تکلیف به نماز جاری می کنیم. و این برائت از بقاء تکلیف به نماز بعد از تعارض وتساقط آن استصحاب بقاء تکلیف با آن برائت از وجوب اکثر، نوبت می رسد به اصل محکوم. چون این اصل محکوم طرف معارضه نیست. اصل برائت از بقاء تکلیف طرف معارضه نیست با استصحاب بقاء تکلیف. چون اینها اصل حاکم و محکوم هستند. اصل حاکم و محکوم با هم تعارض ندارند. فقط صبر می کند آن استصحاب بقاء تکلیف در جنگ بین این استصحاب و بین آن برائت از وجوب اکثر نابود بشود، وقتی نابود شد این اصل محکوم می گوید اصل حاکم ما مرد، حالا نوبت می رسد به جانشین او که اصل محکوم است. و این اصل محکوم می گوید اصل برائت از بقاء تکلیف جاری کن.

وقتی بیان تمام نشد بر اینکه سوره به عهده من آمده، محال است این استصحاب وجوب جامع رافع برائت عقلیه باشد نسبت به وجوب سوره. و محال است رافع برائت شرعیه باشد نسبت به وجوب سوره. چون فرض این است که بیان بر وجوب سوره نمی شود.

ولذا ما معتقدیم این استصحاب وجوب جامع لایشکّل مانعا عن جریان البرائة فی دوران الامر بین الاقل و الاکثر الارتباطیین.